

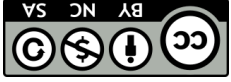


## LIDA Stories

[lidastories.net](http://lidastories.net)

رقين به كافه / Ir ao café

✎ Espen Stranger-Johannessen  
👤 Aakane  
👤 Sam Saf (fa), Elsa Teixeira (pt)



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.  
<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/4.0>

رقين به كافه

Ir ao café



✎ Espen Stranger-Johannessen  
👤 Aakane  
👤 Sam Saf  
|| 2  
🗣️ / português [pt](#)



بوران و دخترش میرن قدم بزندن.

...

Boran e a filha vão passear.



بوران و دخترش کافه رو ترک میکنن.

...

Boran e a sua filha saem do café.

Ele paga ao empregado.

...

نورانی پول صورتی روه به پیشخدمت میده.



Chegam a um café e entram.

...

اونچه به یه کافه میرسن و مترین داخل.





توی کافه یه پیشخدمت اونو رو به یه میز راهنمایی  
می کنه.

...

No café, o empregado leva-os até a  
uma mesa.



بوران درخواست صورت حساب می کنه.

...

Boran pede a conta.

Bebe-o.

...

اون قهوه اش رو ميخوره.



Boran pede um café.

...

بوران به قهوه سفارش ميده.





دخترش یه آب گذدار سهرش میده.

...

A sua filha pede um refrigerante.



اون قهوه اش رو هم میزنه.

...

Ele mexe o café.

Boran coloca açúcar no café.

...

بوران قوی توی قهوه اش شکر می ریزه.



O empregado traz-lhes o pedido.

...

پیشخدمت سفارششون رو مچوره.





اون، آب گذدار رو توی لیوان می ریزه.

...

Serve o refrigerante num copo.



اون آب گذدار رو مینوشه.

...

Ela bebe o refrigerante.